

فرهنگ اسلامی، پیشران تولید علوم انسانی اسلامی در اندیشه‌های انسان‌شناختی بانو امین اصفهانی

حسن پناهی آزاد*

فرشته منانی**

چکیده

بانو امین اصفهانی، فرهنگ دینی را عامل حرکت جامعه به سوی سعادت دنیوی و آخروی دانسته و این معنا را ناظر به نظام تعلیم و تربیت اسلامی تبیین کرده است. نوشتار حاضر کوشیده است ارتباط فرهنگ با انسان و تأثیر انسان‌شناسی اسلامی در تعالی فرهنگی جامعه از طریق بروز در علوم انسانی اسلامی را به روش استنباطی - تحلیلی و تطبیق با مبانی انسان‌شناسی اسلامی در آثار بانو امین، تبیین کند. دستاورد محوری پژوهش حاضر این است که: ذات فرهنگ، پیوسته به ذات انسان است؛ از این رو تحول در انسان‌شناسی، منشأ تحول فرهنگی است. از سوی دیگر، رکن اصلی تحول فرهنگی، تولید و توسعه علوم انسانی اسلامی، در جامعه، به‌ویژه نظام آموزش عالی است. این امر خود مشروط به نفوذ و استقرار مبانی انسان‌شناسی اسلامی در نظام معرفتی جامعه علمی و اضلاع مدیریت فرهنگی جامعه است.

کلیدواژگان

فرهنگ، فرهنگ دینی، بانو امین، انسان‌شناسی اسلامی، تحول فرهنگی.

hasan.panahiaiazad@yahoo.com

*. استادیار دانشگاه معارف اسلامی.

** عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان - خوراسگان.

fereshtemannani@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۸

طرح مسئله

تحول در علوم انسانی از راه تولید و توسعه علوم انسانی اسلامی، یکی از ضرورت‌های دوره حاضر در عرصه علم و نظام کلان آموزش است. در چند ساله اخیر، دیدگاه‌های مخالف و موافق پرشماری نسبت به مفهوم علوم انسانی اسلامی ظهور یافته و آثار قابل توجهی در این زمینه تولید شده است. ضرورت، مبانی، دلایل، روش‌ها، اهداف، الگوها و ... از جمله مباحث مطرح درباره تحول علوم انسانی و اسلامی‌سازی این علوم هستند. یکی از محورهای مهم و قابل بحث در این زمینه، توجه به تحول فرهنگی در راستای تحول علوم انسانی و اسلامی‌سازی این علوم می‌باشد. فرهنگ، واژه مهم و دارای پیچیدگی خاص معنایی است؛ اما در این پژوهش، فرهنگ به‌مثابه «انسان‌شناسی» و انسان‌شناسی به‌مثابه حقیقت و هویت فرهنگ، مدنظر است. با این رویکرد، خاستگاه تحول در علوم انسانی، تحول فرهنگی است و تحول فرهنگی، منوط به اصالت و محوریت انسان‌شناسی اسلامی است. نوشتار پیش رو، ابتدا به تبیین معناهای مختلف از واژه فرهنگ و سپس تعیین معنای منتخب از فرهنگ در بستر تفکر اسلامی پرداخته و در ادامه ترتب و نقاط ارتباط و اتصال تحول در دو زمینه فرهنگ و علوم انسانی را بررسی خواهد کرد. از آنجا که توجه و کاربرد واژه فرهنگ در بستر انسان‌شناسی اسلامی، در کلام مرحومه «بانو امین اصفهانی» سال‌ها پیش از طرح مباحث جدید رقم خورده است؛ انسان‌شناسی مطرح در متن پژوهش حاضر، از آثار ایشان اقتباس و به روش استنباطی و تحلیلی و تطبیق بر مبانی انسان‌شناسی اسلامی ضمن توجه به مقوله تحول فرهنگی تبیین شده است.

در پیشینه عنوان پژوهش باید گفت: «فرهنگ» و «علوم انسانی» دو اصطلاح پرکاربرد، دارای ابعاد و معانی متفاوت است و احصاء پیشینه سخن از این دو، در این نوشتار ممکن نیست. عنوان پژوهش حاضر، دارای پیشینه محدود به آثاری چند است. مقاله «انقلاب فرهنگی و تحول علوم انسانی» اثر سید حمید حسینی، به جنبه ارتباط متقابل فرهنگ و علوم انسانی پرداخته و توجه به جهان بینی اسلامی در تحول علوم انسانی را تبیین کرده است. مقاله «تحول در علوم انسانی؛ چیستی، چرایی»، اثر سید محمد مهدی میرباقری، با تبیین مفهوم علوم انسانی اسلامی، تأثیر جنبه فرهنگ و مؤلفه‌های آن در تعالی علوم انسانی و اسلامی‌سازی این علوم را مورد بحث قرار داده است. مقاله «علوم انسانی و رسالت انسان؛ علوم انسانی و تحول فرهنگی و معنوی جامعه معاصر»، اثر محمدحسین جمشیدی، با نگاه به ارتباط وثیق فرهنگ و انسان، رسالت علوم انسانی را ساختن انسان دانسته و به الزامات این رسالت پرداخته است. در این آثار، تحول علوم انسانی و ارتباط آن با تحول فرهنگی به صورت جزئی مورد توجه بوده است؛ اما در این نوشتار، فرهنگ و انسان‌شناسی به یک حقیقت واحد تفسیر شده و تأثیر فرهنگ در تعالی علوم انسانی، از رهگذر انسان‌شناسی اسلامی تبیین خواهد شد. به بیان دیگر، قلمرو پژوهش حاضر، عرصه فرهنگ و علوم انسانی است؛ اما خاستگاه بحث، این سخن از بانو امین اصفهانی است که: «فرهنگ می‌تواند در اثر تعالیم الهی، تعالی یافته و منشأ سعادت حقیقی انسان باشد». (بانو امین، بی‌تا: ۸ / ۳)

می‌توان گفت فرهنگ دینی، که همان انسان‌شناسی دینی است یا انسان‌شناسی دینی رکن اصلی آن است، پیشران اصلی تعالی علوم انسانی و دارای توان منشأیت برای اسلامی‌سازی علوم انسانی است. این نکته کانونی که «تحقق و تعین فرهنگ، به‌طور تام وابسته به انسان است»، در ادامه بیان خواهد شد.

چیستی و ارکان فرهنگ

واژه فرهنگ در کاربردهای پرشمار، معانی مختلفی یافته است. برای تعیین مراد از این واژه در نوشتار حاضر، مرور معانی ارائه شده برای فرهنگ لازم است.

۱. تعریف فرهنگ

فرهنگ، در زبان فارسی به دانش، آداب، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم و ... معنا شده است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱ / ۱۷۱۳۲) معادل فرهنگ در زبان انگلیسی واژه «Cultur» به‌معنای راه و رسم زندگی، آداب، رسوم، عادات و باورها «Way of life / The Customs and Belifes» آمده است. (Oxford advanced learners: p. 306)

در جستجوی معنای اصطلاحی فرهنگ باید گفت که واژه فرهنگ، یکی از پرتعریف‌ترین واژه‌ها در آثار بشری است. گویی به تعداد فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های موجود در جهان، برای این واژه معنا ارائه شده است. از این‌رو، تکیه بر معنای لغوی آن، ثمره علمی چندانی در بر ندارد. آنتونی گیدنز می‌گوید:

فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که اعضای یک گروه معین دارند؛ هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهای مادی که تولید می‌کنند. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۳۶)

از گیرتز نقل شده است که:

فرهنگ سلسله مراتبی از ساختارهای معانی است که اعمال، نمادها و علامت‌های ناشی از حرکات، پلک‌زدن‌های عادی و مصنوعی، اظهار کردن، بیان داشتن، مکالمه کردن و تک‌گویی را شامل می‌شود. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۴۱)

نیز از تایلور نقل شده است که:

فرهنگ «مجموعه‌ای به هم پیوسته از عقاید، آداب، رسوم و اشکال معرفت و هنر و مانند آن [است] که افراد آن را به‌مثابه اعضای جامعه‌ای خاص کسب می‌کنند و این مجموعه می‌تواند به روش علمی و به صورت کلیت پیچیده مورد مطالعه قرار گیرد.» (بهار، ۱۳۹۴: ۳۲)

همچنین گفته شد که فرهنگ، کل پیچیده‌ای متشکل از شناخت‌ها، باورها، هنر، اخلاق، حقوق، آداب و رسوم و دیگر توانایی‌ها یا عادت‌ها که به وسیله انسان کسب می‌شوند. (همان) مصلح، از میلز و براویت، روایت می‌کند که فرهنگ را از پیچیده‌ترین اصطلاحات دانسته و چهار معنا برای فرهنگ مدنظر گرفته است:

۱. نوعی وضعیت ویژه ذهن؛ ۲. وضع رشد فکری کل یک جامعه؛ ۳. علوم انسانی؛ ۴. سبک زندگی کلی یک گروه. (میلز و براویت، ۱۳۸۵: ۹) مصلح، در کتاب *فلسفه فرهنگ*، تعریف‌های پرشمار دیگری از فرهنگ را گزارش کرده است؛ از جمله: ۱. تمامی کردوکارهایی که در جامعه از روابط میان آدمیان شکل می‌گیرد؛ ۲. چیزی که از گذشته آدمیان بازمانده و در اکنون ایشان عمل می‌کند؛ ۳. هر عادت و اندیشه و شیوه فکری یا عملی که انسان به‌دست می‌آورد و سپس به نسل بعد می‌سپارد. (مصلح، ۱۳۹۳: ۴۶ - ۴۵)

معناهای یادشده، در عین تکثر و تفاوت ظاهری، به طور ناگفته، کانون مشترکی را مدنظر دارند که نقش رکن اصلی در این اصطلاح را بر عهده دارد و آن «هویت معرفتی انسان» است که در عمل یا رفتار به ظهور می‌رسد. در این امر، نگاه‌های غیردینی نیز با نگاه دینی مشترک است. این ادعا، با مراجعه به دیدگاه برخی از اندیشمندان برجسته جهان اسلام روشن خواهد شد. علامه محمدتقی جعفری، در کتاب *فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو*، با تتبعی جامع، معناها و تفسیرهای مختلف ارائه شده در دایرةالمعارف‌های مختلف جهان، اعم از بریتانیکا، روس، یونان، چین، ژاپن، هند، اروپا، آفریقا و ... را گزارش کرده است. ایشان در جمع‌بندی دیدگاه‌های فراوانی که در این اثر بررسی کرده، بر آن است که فرهنگ، مقوله‌ای است ویژه انسان و هیچ مؤلفه‌ای از مؤلفه‌های بحث فرهنگ، درباره حیوانات نیست. اما فرهنگ با آن جنبه از انسان مرتبط است که توانایی ادراکی ویژه انسان خوانده می‌شود؛ یعنی ادراک نیاز و تعلق و قرارگرفتن در مسیر قرب به کمال مطلق. (جعفری، ۱۳۷۹: ۱۲۸ - ۱۲۷) ایشان در این اثر، معنای مدنظر منابع و اندیشه اسلامی از فرهنگ را بیان و تصریح می‌کند که این تتبع، در پی یافتن وجه جامع مشترک ثابت میان این تعریف‌های متکثر و متنوع و ارزش محوری است که همگی بار معنایی فرهنگ را بر آن مستقر ساخته‌اند. (همان: ۲۱)

بانو امین اصفهانی و علامه جعفری، برآنند که فرهنگ حقیقی، آن است که با کمال‌گرایی، شرافت ذاتی و ابدیت خواهی انسان همسو باشد. (امین، ۱۳۳۱: ۹؛ جعفری، ۱۳۸۰: ۱۵) از نظر اندیشمندان، فرهنگ، شایسته شأن مدیریت حیات اجتماعی انسان شمرده شده است (مصلح، ۱۳۹۳: ۲۸ و ۴۶ - ۴۵)، اما شعار والای فرهنگ اسلامی این است که: «ای انسان‌ها زندگی، معنایی والاتر دارد که فرارگرفتن در شعاع جاذبیت کمال است و مرگ نیز حقیقتی عالی‌تر دارد و آن ورود در حوزه جاذبیت کمال می‌باشد». (جعفری، ۱۳۸۰: ۱۵) ایشان می‌گوید: «از نظر اسلام، هر پدیده و فعالیتی به نام فرهنگ، که با ارزش‌های متعالی انسانی، مانند اخلاق و مذهب ناسازگار باشد، مردود است؛ هرچند در قالب و صورتی جذاب ارائه شود». (امین، ۱۳۳۱: ۲؛ جعفری، ۱۳۸۰: ۱۲۵)

علامه جعفری، جهت دستیابی به معنای منتخب خود از فرهنگ، فرهنگ‌ها را در چهار قسم طبقه‌بندی

کرده است. ۱. فرهنگ رسوبی؛ ۲. فرهنگ مایع و بی‌رنگ؛ ۳. فرهنگ خودمحوری پیرو؛ ۴. فرهنگ پویا، هدفدار و پیشرو. از این میان، فرهنگی پویا و هدفدار است که در دام عوامل گذرا گرفتار نمی‌شود و عامل محرک آن، واقعیات مستمر طبیعت و ابعاد اصیل انسانی و هدف آن، آرمان‌های هم‌راستا با هدف‌اعلای حیات است. (جعفری، ۱۳۸۰: ۱۵۵ - ۱۵۱) با ارزش‌ترین ویژگی فرهنگ پیشرو و هدفدار، تشکّل منطقی عناصر فرهنگ، یعنی همان آرمان عالی انسان است. آن آرمان والا، همان هدفی است که روح انسان در جستجوی آن همواره در تکاپوست؛ یعنی جاذبه کمال حقیقی، که مطلوب حقیقی بی‌نهایت‌گرایی و ابدیت‌خواهی انسان است. (همان: ۱۶۸) این حقیقت جز خدای تعالی، مصداقی ندارد. بنابراین، فرهنگ پیشرو، فرهنگی است که هدف نهایی او تقرب انسان به حق تعالی است. بنابراین، فرهنگ حقیقی در نظر اسلام، متمرکز بر انسان و حیات حقیقی اوست و خدا، هدف حقیقی حرکت مشتاقانه انسان است.

این بار معنایی در فرهنگ، در کلام رهبر معظم انقلاب نیز منعکس شده است. ایشان در جملاتی، معنای فرهنگ را چنین ارائه کرده است که:

فرهنگ به معنای خاص آن، خاطرات، ذهنیات، اندیشه‌ها، ایمان‌ها، باورها، سنت‌ها، آداب و ذخیره‌های فکری و ذهنی را برای یک ملت شامل می‌شود. (دیدار جمعی از شعرا، ادبا، فرهنگیان و دانشگاهیان آذربایجان شرقی، ۷۲/۵/۹)

ایشان کارکرد ویژه فرهنگ را در هویت بخشی به جوامع انسانی می‌داند:

فرهنگ مایه اصلی هویت ملت‌ها است. فرهنگ یک ملت است که می‌تواند آن ملت را پیشرفته، عزیز، توانا، عالم، فناور، نوآور و دارای آبروی جهانی کند. (دیدار کارکنان سازمان صداوسیما، ۸۳/۲/۲۸)

از نظر ایشان:

فرهنگ صحیح در نظام اسلامی، فرهنگی است که با مبانی اسلامی، منطبق و عقل و خرد همسان و همگام باشد و اگر چنین فرهنگی در جامعه تحقق پیدا کند، آن جامعه به سمت رشد اقتصادی و رفاه و آزادی حرکت خواهد کرد. (دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۷۷/۱۰/۱۵)

امام خمینی نیز در کلامی، فرهنگ را به فعالیتی همسان با هدایت‌گری انبیاء تشبیه کرده و می‌گوید:

کأنه فرهنگ سایه‌ای است از نبوت و فرهنگی‌ها سایه‌ای هستند از نبی. این سایه باید عمل کند به آن طوری که ذی‌ظل عمل می‌کند. اینکه می‌گوییم «سایه»، برای این است که سایه از خودش هیچ نباید داشته باشد؛ همان طوری که یک سایه‌ای وقتی که

می‌افتد روی زمین از یک شخص، حرکت، حرکت شخص است، و سایه با حرکت شخص حرکت می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۸۹: ۷ / ۴۲۹)

این تعبیر منبعث از اندیشه عرفانی و وحیانی امام است؛ اما در نگاهی ویژه، همان نکته پیش گفته ظاهر می‌شود که فرهنگ حقیقی، همان فرهنگ اسلامی است. فرهنگی که خود را در مسیر اراده تشریحی الهی (دین) قرار داده و همسو و هماهنگ با آن حرکت می‌کند.

۲. انسان و فرهنگ

با توجه به آنچه در تعریف فرهنگ و معنای فرهنگ دینی (فرهنگ اسلامی) گذشت، می‌توان جایگاه انسان در مقوله فرهنگ را شناخت. این معنا در اندیشه متفکران منعکس شده است. در ادامه این مطلب از لابه‌لای سخنان اندیشمندان جستجو و ارائه می‌شود.

فرهنگ، دارای عناصر و ارکانی است که توجه به آنها در فهم معنای فرهنگ ضرورت دارد؛ از جمله دین، زبان، تمدن، سابقه مشترک ذهنی و عینی، ارزش‌ها و ... (آزاد ارمکی، ۱۳۸۷: ۶۸ - ۶۷) برخی نیز فهم صحیح از فرهنگ را وابسته به ملاحظه متغیرهای جامعه دانسته‌اند. این متغیرها عبارتند از: ۱. نظام گرایش، که همان حساسیت‌های اجتماعی است. این نظام، بنیان اخلاق و پایگاه همدلی است و فرهنگ اخلاق را می‌سازد؛ ۲. نظام بینش، که پایگاه تعامل و همفکری جامعه و کانون هماهنگی بینش‌های متکثر جامعه است و فرهنگ نظام فکری را می‌سازد؛ ۳. نظام دانش اجتماعی که پایگاه تعامل اجتماعی و بنیان نظام تکنولوژی است و فرهنگ نظام تکنولوژی را می‌سازد. (میرباقری، ۱۳۸۹: ۴۱۴ - ۴۱۳) بنابراین، فرهنگ در متن روابط اجتماعی انسان (ارتباط انسان با انسان) تعیین می‌یابد و انسان کانون تحقق و تبلور مؤلفه‌های فرهنگ است. اکنون باید افزود، رکن اصلی و کانونی فرهنگ، انسان است. برخی نویسندگان، فرهنگ را به آنچه انسان ساخته است، تعریف کرده‌اند. (مصلح، ۱۳۹۳: ۴۲) و به گفته برخی، شناخت ساخته انسان، مهم‌تر از شناخت خود انسان است. (کاسیرر، ۱۳۸۸: ۱۰۳) هستی و انسان، همه آفریده خداوند هستند؛ اما فرهنگ، حاصل فاعلیت انسان، که در طول اراده و فاعلیت خداست و ساخته دست انسان است. (مصلح، ۱۳۹۳: ۴۲) از این رو می‌توان گفت انسان صالح، فرهنگ متعالی می‌سازد و انسان منحط و منحرف، فرهنگ منحط و منحرف به بار می‌آورد. در سخن برخی محققان ارتباط فرهنگ با انسان چنین وصف شده است که:

هرجا انسان هست، فرهنگ حضور دارد و انسان با وابستگی به یکی از فرهنگ‌ها است که انسان می‌شود. او نمی‌تواند برای اندیشیدن و عمل کردن از تعلق به فرهنگ فارغ باشد. (همان: ۲۹)

اساس تعریف فرهنگ، فرهنگی بودن انسان است و تاریخ فرهنگ، همان تاریخ انسان است (همان: ۳۹)

زبان، اسطوره، هنر، علم، تاریخ و ... عناصری است که عرصه عمل انسانی را تشکیل می‌دهند. این مؤلفه‌ها، مجموعه اجزاء فرهنگ هستند که بدون انسان، تعیین ندارند. از این روست که فلسفه معطوف به انسان، بنیادهای هریک از این عناصر را شناسانده و درک آنها در یک کلیت آلی، به درک انسان و در نهایت به درک فرهنگ منتهی می‌شود؛ مشروط به اینکه همه اجزاء، منابع اطلاعاتی و روش‌های مختلف علم، اعم از درون‌بینی، تجربه و مشاهده زیستی، تتبع تاریخی، حس مذهبی، تخیل هنری و ... ملاحظه و بررسی شوند. (کاسیرر، ۱۳۸۸: ۱۰۴ - ۱۰۳) فلسفه معطوف به انسان، نمی‌تواند به تحلیل صورت‌های جزئی یا فردی فرهنگ اکتفا کند و باید همه این اجزاء را که سازنده عالم فرهنگ هستند، در یک کل مجموع و عالم ذهن انسانی مطالعه کند. (همان: ۱۰۶)

چنان‌که گذشت، فرهنگ و انسان از هم جدایی‌پذیر نیستند (دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۸۶: ۱۲) و از طرفی، فرهنگ، ساخته دست انسان برای رفع نیازهای اساسی و اجتماعی است. اکنون باید پرسید کدام نیاز از میان نیازهای انسان حیاتی‌ترین است. منظور از حیاتی‌ترین نیاز، آن است که جایگزین‌ناپذیر باشد و عمر آن به درازنای تاریخ انسان بوده باشد. پاسخ به این پرسش جز با توجه به حقیقت انسان، که در طول تاریخ در قالب رفتارهای فردی و جمعی انسان ظهور یافته، به دست نخواهد آمد. این پاسخ، «نیاز به دین» است. تا جایی که دست تتبع انسان رسیده است، انسان در هر کسوت، شرایط زیستی و موقعیت تاریخی و اجتماعی بوده، فقدان یک حقیقت متعالی در متن زندگی خود را تاب نیاورده و حتی گاه صورت‌های خودساخته از آن حقیقت را به جای خود آن حقیقت نهاده است. مقصود، همان مؤلفه‌ای است که در تحقیقات حکمای شیعه، مبتنی بر آیه فطرت، با نام گرایش‌های فطری و میل فطری انسان به حقیقت مطلق، از رهگذر دین نامبرده است. شهید مطهری و امام خمینی دو اندیشمند بزرگ جهان اسلام هستند که این گرایش انسان را هم سنگ همه هویت انسان دانسته و نبود دین را از زبان حال و رفتار خود انسان، به نبود هویت ذات انسان تبیین کرده‌اند. (مطهری، ۱۳۸۳، ۳ / ۳۸۸ - ۳۸۴؛ امام خمینی، ۱۳۸۷: ۷۷؛ همو، ۱۳۸۹: ۱۴ / ۲۰۶؛ جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۲۴ - ۲۳) کارکرد فطرت در دین‌گرایی بشر، برتر از کلام دین‌شناسان یادشده، در کلامی از حضرت امام علی بن ابی‌طالب (ع) نیز متجلی است که انبیاء و دین، که جلوه اراده تشریعی حق تعالی هستند، مأمور به شکوفا ساختن و راهبری فطرت، که همان جلوه اراده تکوینی الهی است، می‌باشند. (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۴۳) همچنان‌که در کلام حضرت امام صادق (ع) مفاد آیه فطرت با جمله «فطرهم علی التوحید» بیان شده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۳۲۹) بانو امین نیز تصریح دارد که تعیین هویت حقیقی انسان، به شکوفایی فطرت و حرکت به سوی کمال مطلق است. همان ذاتی که حقیقت‌غایی و غایت‌حقیقی همه هستی است و انسان بدون توجه و تعلق به آن مبدأ و مقصد، تشخص و ذات معتبری ندارد. (امین، ۱۳۳۱: ۶؛ همو، ۱۳۵۰: ۱۳ / ۸) کوتاه سخن آن که عنصر کانونی و رکن اصلی فرهنگ، انسان است و انسان بدون تکیه بر دین، هویتی

حقیقی ندارد. در نتیجه دین، رکن اساسی فرهنگ است. به نوشته برخی نظریه‌پردازان دوره حاضر، فرهنگ مجموعه‌ای از عناصر مختلف و عناصر کانونی آن، دین، زبان، تمدن، سابقه مشترک ذهنی و عینی، ارزش‌ها و نظم نمادین است. البته در اندیشه‌های مادی، دین در این میان نقشی ندارد؛ اما با نگاهی دیگر، دین اصلی‌ترین عنصر فرهنگ بلکه مبنای فرهنگ و تمدن است. به بیان صریح‌تر، دین (مذهب)، همان فرهنگ و فرهنگ همان دین (مذهب) است. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۷: ۶۸ - ۶۷)

۳. فرهنگ و انسان‌شناسی اسلامی

فرهنگ و انسان‌شناسی جدایی ناپذیرند. بنابراین، تعالی فرهنگ اسلامی، نتیجه قهری ابتدای این فرهنگ بر انسان‌شناسی و حیانی اسلام است. اکنون توجه به این نکته لازم است که چون تحول در علوم انسانی و اسلامی سازی علوم انسانی، در گرو در دست داشتن مجموعه معرفتی مبانی، دلایل و روش انسان‌شناسی اسلامی است، این بخش از نوشتار حاضر، به ارائه مبانی انسان‌شناختی اسلام، در آثار و گفتار بانو امین اختصاص می‌یابد. پیشتر نیز گذشت که وجه این تمرکز، طرح مسأله فرهنگ و ضرورت توجه به آن در نظام معرفت دینی و کارکرد آن در سرنوشت ابدی انسان است.

بانو امین، معتقد است امتیاز خلیفه خداوند بودن انسان، از راه لطیفه ربانی «روح» اوست. روح، حقیقتی نورانی، لطیفه ربانی و جوهر غیر جسمانی است که حقیقت انسان همان است. عالم و عارف و مدرک او است و به همین روح مجرد است که حقیقت انسان از حیوانات امتیاز یافته و انسان لایق منصب خلیفه‌اللهی گشته است. با همین لطیفه ربانی است که انسان کامل، جامع جمیع کمالات و منبع تمام خیرات و سرچشمه مجموعه احسان‌ها است و اکثر موجودات از پرتو وجود او خلق شده و مسخر امر او می‌باشد. (امین، ۱۳۶۳: ۱۸)

از منظر بانو امین، چشم حقیقت بین انسان مؤلفه اصلی حیات روحانی اوست. حیات حقیقی انسان، حیات روحانی است نه جسمانی. زنده کسی است که دل او زنده و چشم حق‌بین او باز باشد. غرض اصلی از فرود آمدن قرآن، راهنمایی کسانی است که روح انسانی آنان زنده است و در راه حقیقت سیر می‌نمایند. هدایت الهی نصیب اینان است که به راهنمایی قرآن به خط مستقیم به سوی مقصد اصلی روان شده و به مقصد خود نائل می‌گردند و از الطاف الهی کامیاب می‌شوند. (همو، ۱۳۵۰: ۱۱ / ۵۹) شناخت عناصر نظام تربیتی مستلزم تعیین قلمروهای حیات انسان است. حیات انسانی در چالش طبیعت و آرمان و در حرکت و سیروورت میان نقطه عزیمت تا نهایت کمال خود، در سه قلمرو فعالیت دارد: الف) قلمرو «من طبیعی»: در این قلمرو، فرد آغاز و انجامی جز همین خاک تیره و تکاپویی جز گسترش خود طبیعی سراغ ندارد. ب) قلمرو «من انسانی»: در این قلمرو، آدمی از مرز فردیت شخصی و خود طبیعی فراتر می‌رود، حوزه ارتباط من را به طبیعت و اشخاص دیگر توسعه می‌دهد و دیدگاه انسان و دامنه فعالیت‌هایش نسبت به قلمرو اول عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شود. نسبت به غایت قصوای زندگی آگاهی دارد و واجد معرفتی اعلا درباره انسان و جهان و وابسته به

مبادی عالی هستی است. ج) قلمرو «من الهی»: در این قلمرو، انسان آرمان نامحدودی را جهت وصول مدنظر دارد. بنابراین، نگاه انسان‌شناختی به فرهنگ، سبب اعتلا و تفسیر جدید از مهندسی نظام هستی، توسط آفرینش‌گر جهان، تک تک پدیده‌ها در عرصه زیست محیطی انسان و تعامل چندسویه با دیگر انسان‌ها می‌گردد. حقیقت انسان، با مردن تباه و نابود نمی‌گردد، بلکه پرده از روی من انسانی و الهی او برگرفته می‌شود. در حیات اخروی آنچه بایستگی ظهور دارد، بر خود انسان نمایان شده و حقیقت غایی حیات دنیوی او ظاهر می‌گردد. پس مرگ، سیر استکمالی نفس انسان است و هر دو عالم موطنی برای روح الهی انسان است. حیات اخروی بعینه مجموع حیات دنیوی است با جهات روحانی، چنان‌چه دانشمندان گفته اند، دنیا غلاف آخرت و قشر آن است و آخرت لب و حقیقت دنیا است. (امین، ۱۳۹۲: ۱۱۴) این نوع نگاه به هستی و انسان می‌تواند زیربنای تحولی شگرف در علوم انسانی باشد. انسان، ذاتاً حقیقت طلب و جاودانگی خواه است و حیات ابدی پاسخ به این طلب او از سوی حق تعالی است. همین مؤلفه در انسان‌شناسی اسلامی است که مایه تمایز و تعالی انسان‌شناسی اسلامی از انسان‌شناسی‌های مکاتب مادی و دنیاگرا می‌باشد. اگر فرهنگی براساس عقیده به جاودانگی انسان بنا شود، دستورات و الگوهای آن نیز متناسب با جاودانگی شکل خواهد گرفت. مشاهده اثر اندیشه‌ها و اعمال انسان در حیات اخروی، ملاک ارزیابی اندیشه‌ها و رفتارهای دنیوی و در نتیجه تعالی فرهنگ اجتماعی از حضيض ماده و مادیات، به مرتبه باطنی و حقیقت متعالی عالم وجود خواهد بود و روابط انسان با انسان، در ذیل رابطه انسان با مبدأ هستی یعنی خدای متعالی تعریف خواهد شد. این معنای نهایی فرهنگ اسلامی است و پیام انبیای الهی، غلبه دادن آن بر ابعاد حیات فردی و اجتماعی انسان، از جمله نظام معرفتی و تعلیمی و تربیتی است.

۵. انسان‌شناسی اسلامی و علوم انسانی

اکنون که رابطه فرهنگ و انسان‌شناسی در قلمرو معرفت دینی روشن شد، می‌توان گفت که تحول در علوم انسانی، وابسته به تحول فرهنگی است و تحول فرهنگی در گرو جریان یافتن انسان‌شناسی اسلامی بر علوم انسانی است. تحول و تعالی مبانی، ارزش‌ها، اهداف و روش‌ها در علوم انسانی به سوی علوم انسانی اسلامی، نیازمند ابتدای این علوم بر نظام انسان‌شناسی اسلامی است. همان نظامی که منبعث از وحی و ناظر به حقیقت متعالی انسان و حیات ابدی پیش روی اوست. به بیان دیگر، خاستگاه تحول در علوم انسانی و آغاز اسلامی‌سازی این علوم، نگاه دینی به موضوع آنها، یعنی حقیقت وجودی انسان و داشتن چشم‌انداز توحیدی در شناسایی چپستی و غایت انسان و علوم انسانی است. این عنصر اساسی و کانونی فرهنگ اسلامی است که موجب تعالی علوم انسانی از وضعیت و مرتبه موجود، به رتبه علوم انسانی اسلامی خواهد بود. شرط اساسی این تحول، شناسایی حقیقت موضوع یا متعلق اصیل علوم انسانی، یعنی انسان است. در صورتی که چپستی و مقصد وجودی انسان روشن نباشد، یا در قلمرو وجودی دنیوی و مادی محصور شود، علوم انسانی افقی جز حیات دنیوی و مادی نخواهند داشت.

نکته مهمی که توجه به آن ضروری است، این است که براساس آنچه در تبیین ارتباط فرهنگ و انسان شناسی اسلامی گذشت، باید ماهیت علوم انسانی را نیز مدنظر داشته و تولید و توسعه علوم انسانی اسلامی را نیز براساس همان معیار مورد بحث و بررسی قرار داد. در خصوص ماهیت علوم انسانی، سه دیدگاه «وحدت‌گرا»، «کثرت‌گرا» و «پیوندگرا» وجود دارد. دیدگاه وحدت‌گرا، علوم انسانی و علوم تجربی را دارای یک ماهیت و مبتنی بر معیارها و مبانی پوزیتیویستی می‌شمارد و بر این اساس، معیار ارزیابی این علوم را نیز، همان معیارهای ارزیابی علوم تجربی می‌شمارد. این دیدگاه معتقد است منطق حل مسئله در علوم تجربی و انسانی، یکسان است و تفاوتی میان این دو نوع علوم وجود ندارد. (مهرمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۶۹) دیدگاه کثرت‌گرا، علوم انسانی را بالمره از علوم طبیعی جدا دانسته و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی این علوم را متباین از یکدیگر می‌شمارد. (همان: ۱۷۰) اما دیدگاه پیوندگرا، معتقد به برقراری رابطه متقابل میان این دو نوع علوم است. این ارتباط به صورت پیوستاری و مرتبه‌ای تبیین شده است. (همان: ۱۷۰) اما آنچه در این میان قابل توجه است اینکه قطعاً علوم انسانی ماهیت طبیعی محض ندارند و اساساً انسان‌شناسی و به تبع آن علوم انسانی، از سنخ علوم تجربی و قابل ارزیابی با معیارها و مقیاس‌های طبیعی و تجربی نیستند؛ گرچه در ارزیابی برودادها، می‌توان از شاخص‌های کمی و تجربی بهره برداری کرد. چنان‌که در ارزیابی، آسیب‌شناسی و طراحی فرهنگ جامعه، نیز نمی‌توان صرفاً از معیارهای کمی و مادی بهره برد (دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۸۶: ۵۵ و بعد) اما براساس نظریه ارتباط میان علوم طبیعی و انسانی، به شیوه ترکیبی از پیوستاری و مرتبه‌ای، تعلیم و ارائه علوم انسانی را باید در ذیل این ملاحظات پیش برد: ۱. تعلیم علوم انسانی باید واقع‌گرایانه باشد؛ یعنی در فضای تعامل میان تفسیر و واقعیت رخ دهد؛ ۲. پیوندهای علوم انسانی با فرهنگ اجتماعی روشن باشد؛ ۳. مرز نسبی‌گرای معرفتی از واقع‌گرای معرفتی جدا شود؛ ۴. آموختن هر علم انسانی، با تاریخ آن علم همراه باشد؛ ۵. تعلیم هر علم انسانی باید با علم مرتبه بالاتر آن علم توأم باشد؛ ۶. مرز التقاط از نظام معرفتی قابل اثبات جدا شود؛ ۷. اهداف و کارکردهای اجتماعی هر علم انسانی روشن باشد؛ ۸. آموختن هر علم انسانی با نگاه انتقادی همراه باشد (مهرمحمدی، ۱۳۹۳: ۱۷۱ - ۱۷۰) این معیارهای پیشنهادی مهم و ضروری‌اند و می‌توان به آن امور دیگری را نیز افزود که از متن همین پیشنهادها برمی‌آید؛ اما با توجه ماهیت انسان، از دیدگاه اسلام، باید علوم انسانی نیز منطبق با فرهنگ اسلامی یا همان انسان‌شناسی اسلامی باشند. بدین معنا که علوم انسانی، همواره باید خود را در مقام پاسخ‌گویی به تعالی خواهی، کمال‌گرایی و ابدیت خواهی ذاتی انسان (بانو امین، ۱۳۶۸: ۵۳) دانسته و آموزه‌های خود را براساس این هویت تولید و ارائه کنند. این همان هدف بزرگ و مهمی است که با نام انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های کشور نامبردار است.

۶. فرهنگ اسلامی و علوم انسانی اسلامی

ابعاد فرهنگ و انسان‌شناسی اسلامی بسیار گسترده‌تر از مطالبی است که در نوشتار پیش رو گذشت. تحول

فرهنگی نیز مقوله‌ای بسیار وسیع و دارای ابعاد عمیقی است. اکنون پس از بیان ارتباط متقابل فرهنگ و انسان‌شناسی و نیز اشاره به تأثیر نازدودنی انسان‌شناسی اسلامی در علوم انسانی اسلامی، به‌عنوان هدف والای نظام آموزش عالی و مدیریت فرهنگی کشور، می‌توان سخن از چگونگی یا الگوی تحول در فرهنگ را به‌عنوان پیشران تحول در علوم انسانی مورد بحث قرار داد.

دین، عنصر اصلی فرهنگ و محور تحول و تعالی فرهنگی بوده و گذرگاه این تحول، انسان‌شناسی دینی است. خاستگاه تحول فرهنگی مبتنی بر معرفت دینی، تحول علوم انسانی است و تأثیر دین در این امر، در محورهای جهت‌دهی، طرح مسئله، ابداع، اهداف، اصلاح و تعالی قابل ترسیم است. نتایج این تأثیر، توسعه فرهنگی، تمدن‌سازی و جهانی‌سازی است. (پیروزمند، ۱۳۸۹: ۶۵ - ۶۰)

اما نظریه‌های تحول فرهنگی، در سه نوع «وحدت‌گرا»، «توده‌ای تکثرگرا» و «تقوم‌گرا» طبقه‌بندی شده‌اند. (همان: ۳۵) نظریه وحدت‌گرایی معتقد به استقلال فرهنگ از افراد جامعه است و اراده مردم را در تغییرات فرهنگی مؤثر نمی‌شمارد. نظریه تکثرگرا، وجدان جمعی را محور دانسته و معتقد است فرهنگ در متن کنش‌های متقابل فرهنگی مستقر است. اما نظریه تقوم‌گرا، فرهنگ را مبتنی بر جهت‌گیری عموم مردم دانسته، جهت‌گیری غالب در متن مردم را تعیین‌کننده شمرده و شاخص اصلی تعالی فرهنگی را تعالی تمایلات مردم، افزایش کمی و کیفی اطلاعات و ارتقاء عملی الگوهای رفتاری آنان دانسته است. از دیدگاه این نظریه، مؤثرترین عامل تحول در فرهنگ، جهت‌گیری آرمان‌ها و ارزش‌های مدنظر مردم است. از این رو، اگر تمایل مردم به امور متعالی معنوی جهت یابد، فرهنگ نیز تعالی خواهد یافت (همان: ۴۳ - ۳۵) اگر تمایلات مردم همسو با آموزه‌های دین و معارف و حیانی باشد، فرهنگ جامعه نیز در سمت معارف وحی سیر خواهد کرد. بنابراین، اگر مدیران فرهنگی جامعه، طراحی و اجرای الگوی فرهنگی در تحول (اسلامی‌سازی) علوم انسانی را مدنظر دارند، مهم‌ترین عامل آن، ارتقاء معرفت مردم و راهبری تمایلات آنان به سوی آموزه‌های وحیانی است و این امر، جز از طریق معرفی انسان به خود انسان ندارد. اگر افراد جامعه از گوهر متعالی انسانیت که در نهاد آنان به ودیعت نهاده شده آگاه گردند، تمایلی به التذاذهای زودگذر و مادی نشان نخواهند داد و اگر هم به صورت گذرا به این دام بیفتند، در رهایی از آن خواهند کوشید؛ زیرا انسان ذاتاً حق‌گرا و حقیقت‌طلب است؛ حتی اگر در تعیین مصداق حق و حقیقت دچار اشتباه شده باشد. وظیفه مدیران فرهنگی، ایجاد ذائقه در مردم نسبت به ارزش‌های وحیانی است و این از طریق معرفی انسان به خود انسان براساس آموزه‌های وحیانی عملی می‌گردد. بدین ترتیب، جایگاه و نقش انسان‌شناسی اسلامی در تحول فرهنگی و تحول در علوم انسانی به دست می‌آید.

نتیجه

آنچه گذشت، نشان داد که اهتمام به فرهنگ دینی، در اندیشه محققانی همچون بانو امین اصفهانی، نه تنها یک عبارت مبتنی بر علایق دینی، بلکه مبنایی عقلانی و هدفی والا و قابل اثبات با تکیه بر معیار ارزش‌های

مطلوب انسانی است. سخن پیش گفته از بانو امین در خصوص فرهنگ دینی، به طور کامل با مبانی انسان‌شناختی اسلام و آموزه‌های وحیانی قرآن و سنت همسو و نمونه‌ای از کارآمدی، راهگسای و سعادت بخشی فرهنگ اسلامی است.

علاوه بر آن، نتایج دیگر حاصل از تتبع و بررسی به عمل آمده و پیشنهاد برای آینده پژوهش، در بندهای ذیل قابل ارائه است: ۱. فرهنگ، امری جدا از انسان نیست و انسان‌شناسی، رکن مهم فرهنگ است؛ ۲. انسان‌شناسی دینی، کانون تحقق فرهنگ دینی است؛ ۳. تحقق فرهنگ دینی، نیازمند جریان انسان‌شناسی دینی در سطح ذائقه افراد اجتماع است؛ ۴. علوم انسانی اسلامی، حاصل حرکت فرهنگ به سوی دین، از رهگذر انسان‌شناسی دینی است؛ ۵. ترویج انسان‌شناسی دینی، پیشران حرکت نظام آموزشی و تربیتی و در یک کلمه، فرهنگ جامعه، به سوی تحقق علوم انسانی اسلامی است.

اکنون این پرسش قابل طرح است که الگوی عملی برای تحقق هدف یادشده، یعنی مهندسی فرهنگ جامعه براساس انسان‌شناسی دینی چیست؟ این همان ایده‌ای است که برخی در مقام ارائه آن برآمده و آثاری را با عنوان الگوی مهندسی فرهنگی جامعه ارائه کرده اند. اما شناسایی، جمع بندی، ارزیابی و انتخاب الگوی مناسب و قابل اجرا در زمینه یادشده، پژوهشی دیگر می‌طلبد که ظهور آن از خامه پژوهشگران و محققان توانمند توفیقی منطقی است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه نسخه صبحی صالح، ۱۴۱۴ ق، قم، هجرت.
۱. آزاد ارمکی، تقی، ۱۳۸۷، جامعه‌شناسی فرهنگ، تهران، نشر علم.
۲. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۷، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳. _____، ۱۳۸۹، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. بانو امین، سیده نصرت، بی تا، مخزن العرفان، ج ۸، اصفهان، گل بهار.
۵. _____، ۱۳۳۱، روش خوشبختی، اصفهان، گل بهار.
۶. _____، ۱۳۵۰، مخزن العرفان، ج ۱۱، اصفهان، گل بهار.
۷. _____، ۱۳۶۳ ق، سیر و سلوک، اصفهان، گل بهار.
۸. _____، ۱۳۶۸، اخلاق، اصفهان، گل بهار.
۹. _____، ۱۳۹۲، معاد، اصفهان، گل بهار.

۱۰. بهار، مهري، ۱۳۹۴، *مطالعات فرهنگي اصول و مباني*، تهران، سمت.
 ۱۱. پیروزمند، علیرضا، ۱۳۸۸، *مباني و الگوي مهندسي فرهنگي*، قم، فرهنگستان علوم اسلامی.
 ۱۲. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۹، *فرهنگ پیرو فرهنگ پیشرو*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
 ۱۳. _____، ۱۳۸۰، *امام حسین علیه السلام شهيد فرهنگ پیشرو انسانیت*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
 ۱۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، *فطرت در قرآن*، قم، اسرا.
 ۱۵. دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی، ۱۳۸۶، *شاخص‌های فرهنگ عمومی*، تهران، دبیرخانه شورای فرهنگ عمومی.
 ۱۶. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغتنامه فارسی دهخدا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
 ۱۷. سایت دفتر حفظ آثار رهبر معظم انقلاب اسلامی: www.leader.ir
 ۱۸. سلیمی، حسین، ۱۳۷۹، *فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 ۱۹. شیخ صدوق، ۱۳۹۸ ق، *التوحید*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 ۲۰. کاسیرر، ارنست، ۱۳۸۸، *رساله‌ای در باب انسان، درآمدی به فلسفه فرهنگ*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 ۲۱. گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۴، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
 ۲۲. مصلح، علی اصغر، ۱۳۹۳، *فلسفه فرهنگ*، تهران، نشر علمی.
 ۲۳. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ۱۳۸۳، ج ۳: «خورشید دین هرگز غروب نمی‌کند»، تهران، صدرا.
 ۲۴. مهرمحمدی، محمود و نعمت‌الله موسی‌پور، ۱۳۹۳، *آموزش علوم انسانی در دانشگاه‌های ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
 ۲۵. میرباقری، سید محمد مهدی، بهمن و اسفند ۱۳۸۹، «تحول در علوم انسانی چیستی و چرایی»، *نشریه کیهان فرهنگی*، ش ۲۹۱ - ۲۹۰.
 ۲۶. میلز، آندرو و جف براویت، ۱۳۸۵، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه جمال محمدی، تهران، ققنوس.
27. *Oxford Advence Lerner*, 2013, Tehran, Asma.

